

گمان مبر + همه ابعالمی اثر اثر نیست در نظر از نفس + کلفت تصور زندگی بکنن - کردن ای - چه قدر سینه
 آینه که با دید خبر از نفس - مکتبها چو بیدل بنحیر در هر ترانه بی اثر + بنفشه لیب هم آنقدر که هوارد بد از نفس
 حکایت یکی بر در آشنائی رسید + چو مرثکان بچشم خودش بسته دید + بجاکش چو شک از ادب
 سر نهاد + بنشین تنه اش تحریک داد + ندا آمد از خلوت آشنا + که یانی که دارد برین در صدا + طلعت
 شوق گفتا منم + که شمع و فامی ترا دانه + رفیق غم و عیش دیرینه ام + اگر گل گردن آینه ام + و گر با زبان
 خلوت آمد صدا + که ای مدعی بگذر از ماجرا + عبت کنویش اصدید رحمت مساز + نخواهد شد این در
 بروی تو باز + درین پرده یک نفس اگر شد فزون + چو لفظ از معانی نشیند برون + بوحدت سر او هم در کا
 نیست + به مرات حق عکس را با نیست + بجائی که تمثال و بهمست و بس + بآینه داری میما بوس
 تو هم مخالفت نوای دولی است + تو من باش با من تو این بر دو صفت + حکایت بازار شد ایلی
 بنحیر + که و های خشک آیدش در نظر + ز بقال رسید کای او ستاد + بگو تا چه چیز اینچنین برضیه او + همانا
 که این برضیه های سترگ + ز اجناس نفیست یا قسم گرگ + بجنید بقال کای بخرد + درین پرده حدس تو که
 میخورد + نه فیست و نی کرگ تخم خزند + که چون شکند جمله مال برست + قضا کرد در برضیه خرنهان + بجم
 پرافشانی طوطیان + ولی ابله از آخرش آید بشور + به تخم که ویش وطن کرد مور + سر خشک منقرش بسودا
 کدوئی بعد ز رخ گوهر خرید + نهالی بوس تا شود گل نشان + بستاخ بلندش بست آشیان + شتاب
 بوس گشت خاک دزنگ + نه بوی بر افشانند از اجانه رنگ + ولی همچنان میکشد انتظار + که تخم خزش طوطی
 سار + سحر گاهی از اقتضای شگفت + نسیمی به تندی وزیدان گرفت + کدوئی معلق از ان تند باد + آب بود
 از خوش شاخ او قناد + قنار ایکی طوطی خوش نوا + در ان سبز زمین داشت سیر بوا + چو شور گشت کدو سار شد
 پرافشانی طوطی آواز شد + بیکبارگی ابله از خوش رفت + ولی دستش از یکدگر بیش رفت + گانش یقین
 که از تخم خرم طوطیان میکشد بال و پر + قیاسش نقاب استلی کشود **●** ولی عقل اندک حاصل چه بود + قیاس
 خزان نیکو بر میدهد + باین رنگ عرض اثر میدهد + حکمت طبلع عالم از در شتیها کو بهار نیست آنچه
 بر می آرد بیدل کوبی باز میگردد و هر چه شوق میگسترند افعال در می نورد و اینجایی که دست ملی که زمین اقبال
 ادب بار ناپسندی گردن نگرود که است و بی عیار آینه که بقبض تقابلش نفس متمم سیاه کاری بر نیاید کجا
 کلفت ناقبولها سخن را در خاک می نشاند و ترقی محبت بی اثر بهمانا که را در آینه گنی غلطاند اگر آنها مخلص
 جاء کجایی پیود خامشی را بر سخن تهنیتی نمی نموده اگر اعراض بر طبلع مخالفت نیک گشت عزت صحبت تفصیل
 نهد شت شکایت این در و به کجا باید پرد و الم این اندوه بر که باید شمر و نظم هم عندی بی هم نوای دگر +

شکوه سرگرد کای بوا پرور + شور زانغم در چین ببارست + گفت خاموش ز رخ بسیارست + عالم از خشن انجری
پرست + از نواهای هزاره گوش پرست + کجاست حصول نعمت کمال بی وساطت کرسنگی محال است
وسیرانی ز لال جمعیت بی وسید تشنه لبی شراب خیال بلال تا از خود تنی نگر وید آینه داری آفتاب سنجید
و صدق تا بختگی سفال بزیا پدم آشفته از موج گوهر نه چید جباب در نفیس تشنگی استعداد در باکشی هم ساند
و آینه بانگ پرواز باطن آسمان القمه میگرداند نظر نهانی خالی یکسر قابل برگردان اند و جاههای لبر نریک است
فروختن گران بهای جسم اگر سایه سبک روحی رسد از استعانت ریاضت است و کدورت های دل اگر آینه دار
صفا گردد و بصیرت کل کاری خورش منبت بفض است از رغبت طعام در کشیدن ممکن نیست آدمی ملک برینا
و بهین دامن از عنبار انتقال چیدن لپتی فطرت بال خروج نکشاید سنگ از پری در گذشتن نشه پهای
حسن میثاست و خاک اهرم از گرانی بیرون تا خشن بمعنای لطافت هوا خدای معده در نه حال مستعد جذب
کمالست و امتلا در جمیع اوقات با ده غمیشان و انتقال **کلمه** کیسه است اینجا مایه گنج آوری + دارد اعد
اقل از صفر حکم اکثری + فیض خواهی در و دای الفت ز ناز گوش + چون صفا آینه است گیر جهانی دیگری + معده
خالی کن با وج عرت معنی بر آهست بیرون از دکان ما تو این منبری + میکشی دیوار بر روی دل از تعمیر خاک +
آب شوی بجز از جملت تن پروری + شکست تا کمر شکست خود نه بسته راه جنگ عالمی برویت
کشاده است و با پی طاقت در استین شکسته خورش هزار ناخن بر پرش جگر آماده ضعف اختیار
سیریت در دفع بلیات اضطراب و شکنجه پوشیاری هضاری از سنگ باران آفت نثار
عزل بر غباری که درین عرصه طوفان برخاست + همه از شوخی و بیبایی جولان برخاست + دام
آسوده دلی غیر زمین گیری نیست + بدت خارش آن پاکه ز دایان برخاست + امتحان چندره وادی
غفلت سپرد + گرد هر گاه که برخاست پریشان برخاست + مشت خالی و کمال تو سجود است اینجا + این رگ
گردنت آخر بچه سامان برخاست + چشم پوشیده همان صافی آینه است + ورنه آفاق بخاری است
چو مرگان برخاست + غیر در محفل تحقیق اندازی شرری + ای بسا شعله که مار از گریبان برخاست +
نیزه دارست فلک با تو قد افراخته است + علم فتح همان است که نتوان برخاست + عزل من و پریشانی
حسرتی که کم است تقصیرش + بعد ای خون نرسی مگر بزبان خنجر قاتلش + ستم است ذوق گذشتن غیا
کوچه عاجسندی + تری اگر کند بخون ز شکست آبله کن گلش + هزار یاس تمکشی زده ایم بر در عاقبت +
چو سفینه که شکسته فلکند بدامن ساعش + خوش است آنکه خطا به سون کشتی عقل نوه بخون کشتی + که مباد
نگ جنون کشتی نه تو هم حق و باطلش + بشهید تیغ و فکر از سد از بوس دم بهسری + که گسخت منطقه فلک

ز شکوه زخم حمالش + دل ذره تی جست و جو سر مهر گری آرزو + چه بوس که تحفه نمیکشد نگاه آینه
مالش + بخیال آینه دل از دو جهان شکش خجالت + بی جلوه پاشب خون بر م که نفس کشم به مقابش + به
طلعت نشان چو سحر چه وا کشم از نفس + که ز چاک کپیرین چیا غریقت در دم سابلش + نه سری که ساز
جنون کنم نه دلیکه نالم و خون کنم + من بنیوا چه نشون کنم که رود و امشی از دلش + کسی از حقیقت بی اثر
بچه گوی و بدت خبر + خلیله و از رسد نظر طلب ناکه سیدالش + **مخول** زنده است پروای عرض جوهر
صفای آینه و کشش + تبسم امثال کرد پیدارگی ز ریاقوت شعله نگش شکست زان چشم فتنه نامل بخبار
امکان بیال بسیل + مباحش از فسون سر مه غافل هنوز دست نیست ز رنگش + بمرغدار یک رنگس او کند نگاه
ز کج ابرو + ز داغ خود چو چشم آهویا شکست ز رنگش چه سان ز خلوت برون خرامد نقاب نشوده نازنی
که کشش جست همچو موج گوهر جوهر آغوش کرد رنگش + قبولی نازش نه جنون کن سر از گداز جگر برون کن
دلی بدوق نیاز خون کن حنا چهل مید بخنکیش + اگر دو عالم غلونا مید بشوق جو نیست بر نیاید + چه رنگها
پرنیکشاید بسیر بانیکه نیست رنگش + ز سیر گنذ از چشم بستن کسی نشد محرم تسلی + کجاست آینه تا غایم چه صبح
و ارد بهار رنگش + در لغ فطرت نکر و کاری نبرد ازین انجمن سر زری + تا بدم دشت شیشه داری ز دم بویا
پری بسنگش + رساز عشق نور سانه بر ابر باد میکشد سر + تو از میز فضول بگذر شکست دل داند و رنگش
بسی جولان بوش بیدل گشت پیداسر ان قائل + مگر ز پرواز رنگ بسیل سری نفهم بر خدش + حکایت
فضولی باین کار اگهان + بلاف سخن بود گرم بیان + که من بار بابی درنگ و شتاب + بدریاسفر
کرده ام چون سحاب + بر رسم تجارت ز نزدیک و دور + چو کشتی بصد آب کردم عبور + ز هر موج چندین
طپش دیده ام + بهر قطره چون موج بچیده ام + رسیدت از فکر معنی نظر + چو گرداب فشم کج گهر +
زمین می بجز پوشیده نیست + درین نسخه حرفی نه فمیده نیست + جهانی اگر چشم واکروده است + نگاهم در
پرده جا کرده است + و گر جزو بد نیست اینجا عیان + منش نفیس دیده ام معنائ + بغیر ازین بین رمز طوفان
اد + نبواص نصیدنی ناخدا + بساحل پرستان چه زالی سخن + که دورند از قعر سرازین + درین عالم
استی اثر + ز هر قطره دارم سرانگهر + گفت دعویم خالیست از گداون + جو موج همتهای دریاسگان +
کی گفت ز جمله سیر و سفر بگو تا ز مای چه داری خبر + که چون دیده در آب دار و وطن + ز داغ است هم چون
دلش پیرین + سراپا زبان لیک خامش کلام + نفس کرده قلاب عجزش بکام + طپش آب کرد خون
در تنش + بخون بسته بال و پرافتاندیش + بر شفت کاخ درین بحر با + همان ما بهیم بود یکسر غذا + ز مای نشان
جستن از اوست + چنین علم و رس کدام است + ز سحر ثابتم که هر چند نیست + ز ترکیب مای چه چو سید نیست

سخ

باید

چو سائل نوای عتابش شنید + بعدش چو ماهی از بان بر کشید + که من غافل از سمیت ماهیم + ازین کبیه
بی نقد آگاهیم + سز و گز بیان تو گیریم قیاس + شوم از نشان تو ماهی شناس + سیاه و سفید جهان شود
نگذست صد جا بساط ظهور + عیالی که پوشش نه نمیده است + همه گر سپهرت پوشیده است +
جهان از بد و نیک دارد بے + چه محرم شود گز نه بنید کسی + شناسائی از نیست دام نیز + بدست تو عفت
عصفور نیز + بکلم ضرورت ز روی مثال + لب هزاره گوشه محبت سوال + که ماهی بهانست ای بو شومند
که دارد چو شتر و شاخ بلند + کنون خویش را از غم آزاد کن + بین شتر و ماهی ایجاد کن + بخند خلد می بران
بولق فضول + که فی فرج بود و نه صلتش حصدیل + بقایید می برد و می بکار + سر انجام رسوائی آورد بار یقین
شد که جز حرف نشنیده بود + چو ماهی شتر نیز کم دیده بود + کمالات مردم ازین دست گیر + عروج بوس تین
سیریت گیر + جهان بسکه با و هم دکن رو بروست + چو آئینه تیره آشفته کوست + بجزرت رو و از تماشا
میرس + جنون بی نقابست از نامیرس + حکایت بیابان نوری سیاحت شعار + بصدا جسد
گشت ناگه دو چار + پس از تقضای زبان نشاط + چو بر چیده شد مجلس اختلاط + پیر سید کای سر سیر احترام
سخرت کنم بعد ازین از چه نام + سز و گز کند ذات وحدت نشان + با سم خودم شنا چون زبان + که در عالم
بست و جوی صفات + تو انم ره از اسم بردن بذات + ترا صفای این نکته صاحب کمال + لب داد
زنگ بهار مقال + گرافسون و نیزنگ نامم میرس + طلسم فریمیز دامم میرس + که نهم سخن امحاست سیر +
نگر گویم از اصطلاحات غیر منم ذاتی از اسمهای نشان + مبر از ادراک و صفت و بیان + وجودم که نقیشت
حیرت اثر + چو از پرده چشم شد جلوه گیر + کس از من پیر پید نام مرا + که داند عروج مقام مرا + در آئینه و هم
قتال جسم + نگر دیده ام بر تو انداز اسم + تقدس بهار کلام منست همان دور تریه با من منست + خلافت زخم
کمال کتساک + بصدا تنم داده رنج خطاب + برادر اخی و پدر پور خواند + ترا صلی خودم سیر کی دور ماند
یکی خالی پیدا شد آن یک غمو + که نامی شدم در خور فهم او + بخود نسبتی ظاهر نمیده اند + ربیش خود است
ترا شنیده اند + مرا هم تصدیق آن چاره نیست + طبیعت مردمان چاره نیست + اگر از تحقق بر آرم
نیاید زمین با و ز چکیس + چو قانون هستی چنین شست ساز + کنون مصلحت نیست افشای راز + یکی دوست
خواندی یکی دشمنم + ولی من نه آنم نه آن من منم شکست + آنچه از نسخه دل فهم کنی اگر چه نقطه نیست چون
مرد یک طوفانش از جانی برد و هر چه از خارج جمع نمائی هر چند دقتی است در چشم کشودنی چون مژه بر هم
می خورد زینهار با گفتگوی منتخب عالم خویش گیری تا هم چو بوم در شکنجه رسم زنده نمیری محیط بی نیازی آن
منه دست که قطره های بی سرو پا احرام بیت گوهر بند و یا موجهای آرمیده بسا سازه عرض بینائی بپوند

کتاب

بجسب وقوع اتفاق موجدیکه سر از موافقت امثال خود بچید صدر آرائی دستگاه گوهرش مسلم گردید
و قطره که قدرتهائی نشناخت اجزای جمعیت خود پائمال هجوم موبها ساخت **نقطه** چشم خونین
زحمت اندیشه باطل نبرد + محرم لیلی بر آب شوقی بر محل نبرد + سعیر معنی از خم و سح عبارت فارغ است +
قاصد ملک تقدس ریخ آب گل نبرد + سعی مادر منزل از غفلت پایان مرگ ماند + شش جهت طمی و
اما نبر بیب دل نبرد + حکمت طبائع را تقلید او ضاع یکدگر زهرین تحقیق است و تبعیت عادت
و رسوم مانع سر منزل توفیق اکثر استعداد با در حجاب قوه از فعل محروم ماند و یکی از آنها عنان خیال
بعرصه وقوع نگرداند فرصت سزا بود آفتد و در ساخته که بسعی دستهای بر هم سوده آوارش توان داد
و کلفت تصنیع اوقات بروی حقیقت دیواری بر نیاورده که به چاکهای گریبان نهدست راهی توان کشاد
جمعیت دل بشر طاعت همه آیت سر است اگر چه صحبتان معذور دارند بطالعه نشسته تسلی هر کس در فعل دارد
اگر چه رسان بجالی خود و اگذارند آب در طبعیکه راه یافت مائل تکلیف تری نمودنست به آتش بر هر
مرا بیکه غالب افتاد سر گرم دکان حرارت کشودن و تیر یازا به حکم تسلط رسوم سر از حبیب بر نیاورده در
خروش ناقوس غوطه خوار نیست و مسجد یازا سر حساب ادراک نفس ناگردیده همان تعلقه سبب شماری
نه بر عین راز کشاکش دام احتلاط زنا تعلق کسبختن تا بتامل کوشد که ناقوسی دیرستان فطرت چه آهنگ
دارد و نه شیخ از آفات رجوع خلق بجهت رهنمایی گریختن تا فهم نماید که لبیک طپید نگاه کعبه دل چه سبب میثارد
ناچار نقدیکه در گره خویش نه بسته انداز کیسه نیر میثارد و سر یکه بجای خود ندزدیده انداز گریبان دیگران
برمی آرد از غفلت آباد آفتکده این و آن مگرد و پناه خاموشی گریزی تابی تقلید زبانه حریفی توانی فهمید از
صد مده از بولستان و هم وطن گوش ایجا بگیری تا از پرده غیب توانی شنید **نقطه** نگاری
نیر باش تصدیق نیست + و اگر بدیل دلیل توفیق نیست + تبعیت خلق از حقت باطل کرد + تراک
تقلید گیر تحقیق نیست **نقطه** شغل شده فهم مقصد عالمی از تلاش بزره قدم غلط و تپاست کعبه و دیر اگر کفیه هم
غلط + ببنار مرحله هوش اثر نفس شکافت کس + بکجا رسدی نسکری که کند نشان علم غلط + نرسید
محضر زندگی به ثبوت محکم یقین + که گواه دعوی باطلی تو دروغ بود و قسم غلط + ز صفای شیشه طلب پری که پری
گمان به یقین بری + تو بر آب می فلکی تری من دست هر دو بهم غلط + بنمود شخص معینت در عکس زد در **نقطه**
چه خطیکه شد ز تامل تو کتاب آینه هم غلط + ز تمیز مجاده و منزلت الم تر و دنیای و بد خط پاید اثره میرسد
شود و بقدم غلط + من و مای مکتب آب و گل است اگر گذت نخل + به ندامت ابدی کس سستی که گشته دوم
خط سر نوشت من آب شد ز تراوش عرق حیا + چون نفوسش معنی روشنی که شود بجان غم غلط + اگر ایتم

رخ گهر و آتش آتش رنگ زر + بتو آشنایم آنقدر که دوی کند بخودم غلط + من بیدل اینقدر از جنون
 بخيال بهره تنیده ام + رقم حربه مدعا غلط است اگر نکنم غلط + شغل رخ شکر مگین تو بیج که بخيال مانگند
 عرق + که دل از طپش نگدازد و نگه از چیا ننگد عرق + به نیا از تحفه یکدی سبقتی بزرده ام ز وفا + که زگر خوشی چون
 من بگفت خشانگد عرق + بلم ز حاجت نازو اگر بی ستم زده چیا + سر رشته نگه واکتم اگر آشنای ننگد عرق
 دینبار رنگ و نواهی گل نگه ستم زده اشک شد کسی اینقدر که بی بوس بدو و چرا ننگد عرق + و تپ
 هستی منفعل ستم بستم بدوش من + نکشاید از دم تیغ هم گری که واکند عرق + الم ترود سگون
 ز تری چسان بزوم برون + چو قدم می سپرم رهی که نشان ننگد عرق + چو سحاب معبد آرزو و دم نوید
 چه آبرو + اگر از بلندی دست من اثر و عا ننگد عرق + چقدر ز کوشش مدعا نظر انتظار خجالتم + که خجاک
 هم ز رسم جواشک اگر ننگد عرق + بفنس سیده از عدم چو سحر بجهت بشنمی نخل است زندگی از کسی که
 درین بود ننگد عرق + ز نیاز بیدل و ناز او ند بد تفاوت ما و تو + اگر از طبیعت منفعل ز خودم جدا ننگد عرق
 حکایت بزرگی از خلق جهان منزوی + بخواش نمود از شد مولوی + نگاهی چو خورشید عالی نظر
 لبی در تبسم چو فیض سحر + خیال حسد محو انوار جان + یقین باقی و رفته و هم از میان + ز حاجت
 سینده رنگ حال + کشتود از ادب قفل درج سوال + که امی در فن معنوی ذو فنون چسان دیدی حوال
 خلق بطون + چه صوتی در پرده این ناز را + چه رنگی گلهای اسرار را + چنین گفت دانای
 روشن جواب + که عجبی چو دنیا است نقش بر آب + نه آنجا کسی داشت از ما خبر + نه اینجا کسی بود
 رنگ اثر + شری درین بزم پیدا نشد + کسی بخیر ما واقف مانده + حکایت ز تحقیق اسرار
 بیگانه + به تقلید میخواند افسانه + که شور سخن پر بگرشیدست + دل از گفت و گو با مگر شدست +
 یکی گفت اگر مردی ای اهل خو + بغیر از سخن حرف دیگر گو + محالست ازین جلوه پوشی نظر + بسعی خموشی
 بگیری بگر سخن بر لب است پامیزند + که سارت در این نوا میزند + و در عیش مگر تلخی اظهارتست +
 و گرنه سخن جان اسرار است + کدام است جان آشنای سخن + چو مردان تهمی گشت جای سخن + چه جان
 بلکه جان آفرین است و بس + نفسهای رحمانی نیست و بس + بعالم نه مرد و نه زن مانده است + تبه
 رفته اند و سخن مانده است + بغیبی اگر در مزاج و قلم + بغیر از سخن چیست آنجا رقم + بفکر مخارج اگر حبت و جو
 اصف اول و او در آخر است + باین درس فحمت ندارد و قوف + که و هم است جز اجتماع حروف +
 حقیقت درین پرده دارد خطاب + که گر چشم داری نمی بی نقاب + بسرشته و هم دیگر پیچ + که غیر از سخن
 در جهان نیست هیچ + اشارت شبی در طر بگاه فکر سخن + ب تحقیق پیچیده اسرار من + در دل نام

کتابت

کاندزین خانه کیست + در آئینه ام جلوه شوق چیست + نمودار شد قطره و آرزو خون + بطوفان معنی
 درون و برون + شدم تا در آن قطره چاک انگنم سخن گفت ایسته اینجا نم + حکمت شمع این
 محفل از پهلوی چرب غذای شعله جفاست و جباب این دریا از پیکر بالیده و هیای آغوش فنا
 پر خواری اگر در طلب معنوی خلیل شفیقند و عطل صوری نیار و هر چند مانع سبک روحی نگردد دست از گرانی
 اعضا بر ندارد بیماری جوع بیک لقمه علاج پذیرد و فساد سیری جز به فصد و جلاب رنگ اصلاح نگیرد پس
 باشنگی بسیار تا بطوفان آب نشتر زوی و باگرشنگی پرواز تا تقسیم مزبله نشوی ریاچی بر زور نه نازی که بخوا
 سازندت + گردن نفرازی که بید از ندت + ای قلب بلای امتحان و پیش است + بگداز از ان پیش
 بگدازندت + حکمت زبان لاف را آنقدر آب ندی که طبیعت از انفصال عدم صورت بدین
 تری آویزد و گردن دعوی آنهمه نفرازی که تنگی گریبان طاقوت چاک رسوائی انگیز و تماشا شهنشایدین
 کارگاه انصاف بسعی نفس در رازی کلاوه انکار بر ماثوره جولا بنه نه نسبت اندو بی و قوت سر رشته تار و
 سیننه دوزی چون ماکو چسب و است نه خسته اند معنی در هر امر یک عجز قدرت نشنایده نموده اند بمرض انکار
 آن لب جرات نکشوده اند خود فرودش این بازار را بر حوت بعینر تنسیدن و کان بجز لوح آراستن
 مدعی این عرصه را بقوت عبارت بیرون تا فتن به نیام بی تیغ مبارز خود استن ریا نشی
 که مردی ز طبع خود کام برآ + از سخ و خم و سوسه خام برآ + ای منکر کیفیت پرواز گس + بی ازینه تو نیز تا هر
 بام برآ + شغل گهری محیط تقدستی کن آبروی جیاسبک + چو جباب حیف اگر شوی از غرور سر هوا
 سبک + نه سوز سوز سیم وزر بو قار غره نشستنت + که زمانه میکشد آخرش چو گلیم از ته پاسبک +
 ز ترخم فی وارغنون بدل گرفته مخوان فسون + که ز رنگ دامن بی ستون نکند کسی که صد سبک +
 همه که بناله علم کشی و گراشک گردی و نم کشی + به ترا زوی که شکشی نشود بغیر جز اسبک + بعلاج تنگ
 فشرگی نفسی ز تنگی دل برآ + که چو سنگ ننگ گزیت نشود مگر بجلا سبک + کند احتیاجت اگر بدت کشا
 لب مغز از گت + که وقار گوهر آن صدق نکنی بدست و عا سبک + نعم بی شباتی کاروان همه کرد
 بردن ماگران + به کجاست جنسی ازین و کان که شود بیانگ در سبک + محرومش خواجه بگر و فر که ندارد
 اینهمه آنقدر + دوسه کام آخر ازین گذر تو گران قدم زن و پاسبک + اگر ت به منظر بی نشان دم معنی
 بکشد عنان + چو سحر جنبش یک نفس ز بر از زینه بر اسبک + ز گران سر آرزو شده خلق غرقه مای و بو
 تو اگر ت کنی این که شود اتفاق شناسبک + نکشید سیدل ازین چمن عرق خجالت پر زون +
 چو غبار بی نم بر زه فن نشود چرا همه جاسبک + شغل دل آرمیده بخون کشش ز فسون رنگ بهای می گل +

ستمست غنچه انجمن شیره واکند بصدای گل + به حقیقه که ستمت ننگند بساط شکفتگی + مگر از جاعل غرق
کنند که رسد بجنده دعای گل + به فروغ شمع صد انجمن سحریت مائل انجمن + جو گلیم از برودش من نکاشد
سایه ز پایی گل چمنیست عالم کبریا بری از که ورت ماسوی نشود تهنی بگمان مگر جو هم رنگ تو بجای گل
ز بلند و پست بساط رنگ اثری نه زود را گوی + که چه یافت سبزه کلاه سر و چه دوخت خنده تهای گل
چمن اثر ز نظر نماند بجا اثرت که شد عنان + ز بهار سیلابی نشان مگذر آینه های گل + قدیمی که گشته
فرصت چه قدرش آب نفس کشد + بساط طبیعت سنگ هم زده اند آب بقای گل + تو بدست نگاه چه ابرو
ز طرب وفا کنی آرزو + که ساخت کانه رنگ و یو به مزاج خنده گدای گل + بخیمال غنچه نشسته ام
بخیمال آینه بسته ام + ز دل شکسته کجا روم جو بهارم آلبه پای گل + بگذشت خاتمی از انجمن به نگوئی تها
طرب + تو هم آنگین بنجاک نه که خمست طاق و بنای گل + نه دوی جو بیدل بنجیر دم بری از پی که روز
که نیست قافله سحر متاع رنگ و درای گل + حکایت بدستی یکی از شکار انگنان + پی صید کرد
آهوی را نشان + رها گرد و دل و ز تیری نشست + که چون استخوانش به پلوتشت + ولیکن نشد کار
صیدش تمام + نیفتادش آهوی مطلب بدام + گذشت آهواز دیده اش چون نگاه جوان شد جو
اشک از پیش سر برآه + بره بود از خون صیدش کجراغ + دهر رنگ از کمت گل سراغ + بذوق طلب
هر طرف میدوید + قضا را بسر وقت مردی رسید + که چون خرچ در جیب خود داشت سیر + بروان بود آینه
گردنخیز + پانگ سوار بیابان راز + ننگ محیط و دو عالم گداز + به تکمین معنی جهان وقار + فرود تها
در خویش چون کوهسار + که ورت نگر دیده پیرش + بدانان حرا کرده دهنش + بگفت ای که بر خویش چیده
درین رگدرا آهوی دیده + که خمیست گل کرده در سینه اش + شکستی در رنگ آئینه اش + بر آورد و مرد
معنی کمال + کای و هم صیاد و دام خیال + یقین دان که تیر خیالت خطاست + و گرنه درین شست آهوی
در نیجانه صیدستی بی دام + مگر اعتبار خیالات خام + چو آئینه هوش گیر و خبار + رم آهوان میشود شکار
بهر جانظر خیرگی میکنند + صفت جلوه یا تیرگی میکند + اگر هست آهوی خیالت و بس + و نوع خیالی است
و بس + من این حسبت و جو با نمودم بس + ندیدم درین دشت جز خود کسی + اشارت عشق از
خاک دم نخت + آنقدر خون که رنگ عالم نخت + چیست آدم تخیلی ادراک + یعنی ان فهم منی لولاک +
احدیت را بنای محکم او + الف افتاده علت دم او + وال او مغز اول و انجمام + که در و وجود و نسبت تمام
منم آن ختم خلقت عالم + این بود لفظ و معنی آدم + حکایت کودکی نان بدست بازی داشت + هر
جابه لایه سازی داشت + رفت ناگاه به پیشش بکشد + نان بزرگ صدف در آب افتاد + گریه برداشت

طفل بازی گوش + اضطرار بش گرفت در آن خوش + داد چون موج داد نالیدن + خود بزرگ چون که غلبه
 بچو اشکیده از بن مژه بخت + در کنار پد پد پیش نگینت + چون پد رفر اضطرار شکافت + گفت خاتون
 جای نان دریافت + گفت نان از گفت که غارت کرد + طفل سوی پیش اشارت کرد + مرد شفت و رفت
 بر سر جاه + کرد ز شفتگی در آب نگاه + تا تامل طبع آب گماشت + عکس آئینه در مقابل داشت + بانگ
 بر عکس زد که ای بلیس + که خوری به که نان باین بلیس + شرم دار از خود ای حسیس و عمل + که از اطفال نان
 بری بپیل + آب در خنده آمد از لب جاه + گامی از خوشت بروی غیر نگاه + از تو با تست التفات موعنا
 ورنه در آب نیست غیر از آب + طفل و تبت باین فسوان پروخت + که ترا از تو در گمان انداخت + زین
 شعور یک در نظر داری + هر چه گویی بخود سزاوری + چند با خود خطاب شرم کنی + به که خود را جواب نرم کنی
 تا چو آب تهنه بلال شود + عکس و آئینه یک جمال شود + نکست عارفی داشت درس نسخه دید + سا
 معنی جیا پرسید + گفت در خود نگاه زد دیدن + معنی از غیر شرم پوشیدن نکست + افعال مردان را
 بر مقدمه اقوال شان حکم شیر نگاه می یابد که تا به حرفت مقابل برسد مگر کان دست بر هوا نیارد
 و چون ناوک شست صاف تا به نشان کردی نکند که شهابا متناز صدای زه پرواز و معنی این نسخه
 بیانی نیست بهوس قیل قال ورق گردان تشویش زبان مباحش و آهنگ این ساز زیر بومی نمی خواهد
 بفش آرائی حرف و صوت پرده نای گلو مخراش بفتوای انصاف زمین گیران امتحان گاه طاقت
 اگر سر پا تسلیم نمی نتوانند گردید باری آنقدر خاک کردند که زبان و عجمی در سر مه توانند خوابانید و عالم
 ناتوانی جرات عجلت ترا خانی است و در مقام عاجزی شوخی عریه بجای می نخل آنها که چشم بر گل
 تحقیق و اکند + از هر چه نهم رنگ نگیر و جیا کنند + در معنی که غیر خموشی علاج نیست + پر پر زه است آئینه
 بچون و چرا کنند + عریان نشان بمرض انکار سپهرین + تصویر جامه که ندارد قبا کنند + شوره چهار مار فیش
 هم فزون ترست + چون سر مه چند فنی عروق جمد اکند + زمین نارسائی که بخود هم نرسید + پرواز تانگی
 آن طوف کبر یا کنند + بولا نگه خیال جهان جای خنده است + لشکان و میکا طعنه وضع عصا کنند + خلقی
 درین جنون کده دارد گمان هوش + تا محرم یقین بچقیقت کرا کنند + نکست کمال الهی که جابجاییست
 جلال و جمال است و در مجازستان عالم کون هر چه نبشته ظهور رسیده بقتضای غلبه یکی از هر دو نیست
 که ظاهر و باطن یکدیگر بند با همی خاص ممتاز گردید + معنی در مرتبه که فروغ بدایتی با تخمین آلهای نسق عیان
 پرداخته است جوهر شناس آثار فطرت باعتبار نبوت که جمال معنویت موسومش ساخته و در مقامی که
 نقد قدروانی با وجود استعداد بدایت بی معنی افتاده است معنای امتیازش با سم ولایت که باطل یعنی

واکش آدر آینه انوار ولایت صورت جذبه معنی قدرت جلال منمست بی تویم مویومی و در نسخه آثار نبوت
معنی دعوت یعنی عرض جمال استترب نشانه حد و می شخص استعداد نبوت تا با امور دعوت خلق نسبت
نشار ولایت دارد و شاید اقتدار ولایت هر گاه خلعت تفویض بدایت می پوشد سر از حیب نبوت
پری آرد پس ولایت را در حالت انحصاری چنان لفظ معنی نبوت تصور کرد نیست و نبوت را در عرض
استتار جلال هم چنان عرض جوهر ولایت بخمال آوردن تصرف این دو کیفیت بزرگ صورت
و معنی لایزال در مزاج ایمان ساریست و قدرت این دو موج چون حقیقت روز و شب بی لیل
و تو قهت در محیط امکان جاری ازین دفتر بیخورد هر نقطه که سپرد از زند سواد اعظمی است دقیق و ازین بیان
به گفته هر قطره که وارسند محیط حیرتی است عمیق و در دستان تحقیق بی تا مل مطلع و مطلع جمل و آگاهی
سواد خط پر کار روشن است و در دست گاه یقین بی ملاحظه پشت و روی رنگ صفا مضمون صغیفه
عینک مبرین قطعه در بهار چنگیها رنگ مضمون گل است چون سنگفتن موج زد گل ز مشرق رنگ
آن صدا گر خاشی محو نقاب تار بود + ناگهان چون پیرین بیرون درید آهنگ شد + شوخی رنگ
گر چه بر روی صفاست + چون برون جو شید صافی پرده دار رنگ شد + دید و پوشیده
با فود و آشت سیر حدی + تا مژه و اگر و کثر تخانه نیز رنگ شد + بر افشانی نه تنها بیفتگی میکند
بال و پریم بر بجم سفید خواهد رنگ شد + فلما بهر اینجا باطن است و باطن اینجا ظاهر است + بوش
حیرانه جزا در فم معنی رنگ شد + هیچ سنگ در راه جولان این معنی نبود + کوشش مایای درون
کشید با رنگ شد + محزل از کجا و بهم روزگی بقدر ریخته بنگ + حسن بزرگ و من خیر آینه
چنگ + ششم جز برق شرم و برین بانج بود + در بهر بنجیم گل حیرت چمن آینه رنگ + قدرت آلوده سوسا
و در بی نیکیست محبت + عکس او گفت از آینه زد و در چو رنگ + شیشه بر سنگ زدم یک رنگ غفلت
چشم کشید و درین بزم رنگ خواب بر انگ + زمین بیابان بچه که بر شوم رام تسلی + بست بر زره چون
چنگ از دروغ بنگم + طرفی از شوق نه بستیم چه بدینیا چه بی + جهان و گرا گنت فشار دول سنگ + توان
باین جزنگ صید تجر + جوهر آینه دارد و پر و از شد نگم + در رست تا نشوم منفعل ساز فشر و در چون
لفش کاش بیایک جهان نیست بنگم + عالمی شد چو سحر بی سپر بخودی من + دامن ناز که در دکن
آزانی رنگم + بی نیازم ز منمخانه نیز رنگ و عالم + کاک تصویر تو ام درین بر پوست قرنگم + شور موج
خطرافسانه نشویش که دارد + عاقبت دورتی از آسته در کام ننگم + کبکات مجمل بطایفی معنی تجر + بی
آینه صد رنگ شتابت در نگم + محزل تو کریم مطلق و من گدا چه کنی جز اینکه خوانیم + در دیگری

بنگاه من بچاروم چو برانیم + کسی از محیط عدم گران چه زطره و اطلنبند نشان + ز خودم نبروه سپندان
 که در گنج و برسانیم + به کجاست آنقدرم بقا که تا ملی کندم وفا + عرق خجالت فرصتم نم انفعال ز بانیم
 بفسر نم به تن الم به ترود آبله در قدم + چو غبار روان نشستم جو شرک سنگ زانیم + سحر طلسم سوا
 نفس همه جاست منفعل بوس + چه قدر عرق کندم نفس که کشنم بیستانیم + ز کدورت من و با بر
 غم باره دل به که بشمرم + شمس سنگ ترازوی که نفس کشد ز گرانیم + ز حضور سپرم آنقدر اثر امتحان
 قبول ورد + که رساند بر درستی شمشیت پای جوانیم + نه بفتش بسته مشکوم نه بجزت ساخته سرخوشم
 نفسی سیاد تو می کشم چه عیارت و چه معاینم + همه عمر بزره دویده ام حجل کنون که نمیده ام + من اگر کجاست
 تنیده ام تو برون در انباشانیم + ز انین پشه بی نفس خجل است بیدل کج چاکس + به کجایم و چیم کیم
 که تو جز بناله ندانیم + اشارت ای تو هم غبار دشت و چمن + به هوای طی کجاست وطن + نه بیدل
 به نه در چمنی + کز داند لیشه نفس وطنی + این وطن را بهر پرافشانی + سنگ دار و غبار ویرانی + از نفس تا
 بگرد اثر + وطنی گشته است ز بر و زیر + بفسس بجه جنون خیال + چیده دام در فشاندن بال + سحر
 بال و هم بکشتانی + بفسس میروی و می آئی + این نفس کرد دشت سحر است + این نفس آشیان طین
 سفر است + ذره بار از بس پرافشانی + گرداند لیشه گریبانی + که درین عرصه خیال قضا + عمر باشد چون
 طپیدن ما + رنگهای شکسته ایم همه + بهو ابار بسته ایم همه + نه ز دام و نفس نشان داریم + نه سران
 ز آشیان دارم + جوهر جسم و جان با طپش است + نفس و آشیان با طپش است + اگر این بهر اختیار
 ماست + سعی محروم ضبط خویش بر است + چند بنید امید یاس طراز + داغ بی آشیانی از پرواز +
 تا یکی باشد این طپش حسبی + مکز کزینج و تاب بی سبی + گرداند لیشه بسکه حیرت بخت + حسن تحقیق رنگ
 آینه رحمت + ذره حبیب امتیاز شکافت + رمز غریبانی یقین دریافت + نغمه گشت و برون تا رفتاد
 بخنده واری بروی کار افتاد + که بومی تنیده ایم همه + باج بر هیچ حیده ایم همه + بخیر ما نیست در فکر و هم
 نقطه انتخاب نشود و هم + گردش رنگ عالم تصویر + بچه وحشت کند کسی تعمیر + جستن نهضن موهبا
 شراب + از چه تب می توان گرفت حساب + آفتابی ز پرده تافته است + رمز موهومی شکافته است
 چیست آن آفتاب شعاعه نفس + پر تو علم بی نشانی و لبس + ورنه این ساز بی سدر و پائی + چه حیای
 ما و پیدائی + گر نباشد فروغ علم عیان + ذره آرانام کو کجاست نشان + رنگ او بام برده عدم
 بر چه گل کرده ایم منتیمیر + در عدم ناز نیستی داریم + در دل تا که مستی داریم + عدم آینه است و ما
 موهومی میزند بری بخیال + در خموشی بجوم فریادیم + بفراموشی اینقدر یادیم + شکست

از زمین تا آسمان یکدسته فیض نمودن که باز بودن از نسایم حلقه اش ابد است نخواهد بود و فرادون هرگز سزای
 خدایش نتواند کرد دید تا بستگی این در دلیل وسعت انجوشی شخص حرمت است و کشادگی این پیشگاه خجالت و شکوه
 نفسی از مرتبت مغفرت پر بهانه چوست و کریمت التفات خواجای عتده های مختلف بیگانه است از مرتبت نقاب
 دل آگاه و میگرداند و توکل خواب در یک قره باز کردن نگاه برمی آید تا رغبت سری در پیش افکنند آداب است
 و تا کسری فال خمیدنی زنده مراب فرود بر خود از غفلت بهشتی اجتناب کرده ایم و کردل از شرم معاصی آب گزود کوه
 سگست آدمی بعلت آسون امل در جمیع احوال دشمن آسایش خود است اگر در منزل است فنوسه
 هوای سفرش پایان مرگ دوری وطن میدارد و اگر در سفر است خار خار سودای وطن بهش نه بگذارد
 نه در صورت سفر بهره یاب کیفیت سفر است و نه در حالت وطن یا خیر جمعیت وطن عالی در تلاش است
 نقش گذاشته و میگردد از خلقی به ترود و بیفانده رنگ هستی باخته و میبازد و نقد عافیت مفت قدردانی که خجالت
 جانی گرم کرد و از زینت نامت ذوق وطن شمرد و هر کجا بپلوه که شست قدم خورسندی مسکن بالون افشرد
 مقصد آراست ای کوشش مکن آزار ما بیدمان طلب را جاوده همسر منزل است + شعله کار از این است
 قوت است کرد نیست به هر کجا شست و بهمان سوختن سلبیت حکمت صحت بین جالی که کج متر صدی هم خیالش بسیار
 از نظر فضولیت شوارزین قیامتی کج متوقی غبار بکشتن در وعده گاه امید اندیشه تا قبولی غلط است
 آینه دار آنخائل است + پیداست تیره روزی اجزای آینه + علمیت از امیندی نقش بسته ایم + کرب
 فتد و ای آینه + شمرل بکین بهوی سیم که چو شمع از نظر افکنم + هوس سری ته پاکشمرگ گردنی ز سر افکنم
 ز غبار عالم مختصر چه هوای سیم و چه فکر زره + انزای نخیده ام آنقدر که نرویم و بدر افکنم + بسکواد وادی حوض
 که چه امید محمل من کشد + فلک ای مگر آورد که جلی شست خرا افکنم + اگر دم دهد طلب وفا که بنای دایع غمت
 دو جهان با شش دل گذارم و طرح یک جگر افکنم + نه توان شدن بوفا قرین مگر از سجود ادب کین + چه شکر
 پاکشدم چنین که بان مسکان گذرا افکنم + المی که بر جگر آورم بکجا رسیده بر آورم + که بگوه اگر گذر آورم بسببش
 از کرا افکنم + چه قدر بر صد آب و گل گندم معصاف هوس فحش + مژه زگر و شکست دل بهم آورم سپر افکنم + بری
 که محمل نیک و بد هوس سجود تو میکشد + سرخوشیم از مژه پا خورد چو پیش پا نظر افکنم + چو سحاب می پریم از تری
 به ای منصب می خوری + مگر انفعال سبک سری عرقی کند که پرا افکنم چنین مضامین شنه زان من سبک
 نه سوختن + که چو شمع در بر آئین شمر است اگر گهر افکنم + شمرل نه بری گمان زنگی بغبار بسیر پاییم که چرخ
 به ای نفس چو سحر پوین هوا ایم + بقا تم ندی نشان که گذرشته ام من از این وان + بخیا اسسکه بدان
 کوه خجود رساییم + بدایع موج گهر ز دم ز جیون نشسته عاجزی + نه کشیدگر و هوس سری که نه کوفت آبله پاییم

ز خیال تا شمره بسته ام قدح بهانه شکسته ام خوش است آنکه سیر بری کنی ز طاس همیشه نمایم + بو سمنز ناگهانی
 بچه مدعاشکن نظر + نمود استخوان مه نوگر نشان تیر بو ایم پیشه بینی که کجایان نه پری که بر برم از میان
 گسنی بعشوه امتحان ستم شیان رها ایم + به کجاست رفتن و آمدن که بغیر بتم گشت از وطن + ز فسوق طاعت
 و هم وطن بوس آزماي جدایم + بجهان ابلوه رسیده ام ز هزار پرده دمیده ام + شمره را ان شیتتم حرم سوار
 خدا ایم + سر کعبه گرم نسون من دل دیر جوشش خون من + مگذر ز سیر جنون من که قیامت همه با ایم + بیگانه
 حیرت کاظم خیال عمده مشکلم + ز جهان فطرت بیدلم زینیم نه سما ایم + اشارت شوکت و بیگانه
 هستی ما + گاه بنم دمیده گاه ابوا + چون هوا از طیش اشکست بهم نقشش پائی و مانند شبنم + موش بنم
 هوا گردید + نقش پائی کدای ما گردید + پیش ازین شبنم خیال نمود + در تهاب هوا پر افشان بود + این زمان
 شبنم از هوا باقیست + رفته ایم و نشان با باقیست پس با و از پا و نقش قدم + تا کی اندیشه وجود و عدم
 حکایت بود کفری از خرد خالی خوش نشین نشین عالی + نفس سر کشیدی از لب بام + چون پیش
 بن طبیعت خام + عاقلی گفت آنچه ابرام است + احتیاطیکه خانه بر بام است + تماشا چنین بهایش دلیر
 که مباد از حیات گردی سیر + تو سرشکی و بام قرگان است + ضبط اشک از شمره چه امکان است + اشک هر که
 جدا شد از مرگان + تا بجاکش گسسته گیر عنان + تا شوی امین از برون خطر + از لب بام کام آن سو بر +
 بخبر تابان دقیقه رسید + احتیاطش با حتر از کشید + باز گشت آنقدر ز بیم هلاک + که از نسوی بام رفت
 بخاک + فهم نافع دلیل نقصان است + خاک تا پر زنده پریشان است + چنین فطرت نارسش ما + خنده
 دار و جنون بدیش ما + نکست تحریرو تقریر مراتب اکثری موافق فطرت عوام است + نه مطابق
 بمت خواص معنی مقام که خواص ابی تکلف الفاظ معنی با منظور است و عوام با وجود ایتناح بیان در فهم
 عبارت نیز معذور رتبه کلام تا بخصیض نقصان نرسد طبع عوام از جهل مطلق نرماند و بر تو افتاب تا بجهه
 بخاک خالد رنگ از طبیعت سایه مرتفع نگرداند از حسن تحقیق به کمال الی جلوه نماید بخصیض نکایان
 انجمن تصور ظلم است و اگر جمال معنی از کیفیت اصلی رنگ نگرداند بر لفظ شنایان عالم بصوت ستم در وجود
 عالم در سه حال از ابجد و ستان قیل و قال منزه باید فهمید و رموز خلد مکرده یقین از حروف و صوت محفل هم
 و گمان سبر باید اندیشه قطعه همین بزم است که عرض فریب خوب درشت اینجا + نگاه بو الووس اختیار
 عاشق یاری بیند + همان ابی که می بینی طراوت مایه گلهها + چو بر آینه پاشی کلفت ز نگاه می بیند اولی نظر
 کرد ابی است خواص حقیقت را + تامل درین هر موگرمه صدبار می بیند + صد بار که بهم شتی است جولا نگاه از آن
 شرک از ناهسانی و شت اکساری بیند حقیقت سطر بر نگریست که نه قصر کمال خود و یکی اسرار میخواند

یکی اظهار می بیند + یکی از طپیدن بوی دوست در نمی یابد + یکی در نقش با هم صورت رفتار می بیند +
 تفاوت گزینا شد مقتضای ساز و طرت با + چرا گل + و یک چشم احوال چار می بیند + نفس تاول خط است
 پرستیهاست عاشق ابر همین جاوه تا منزل بهاز نار می بیند + تو هم سامان صیرت کج در پشت کبر صفت
 بنال آینه های آرد و دیدار می بیند + نگاه شوق پیدا کن تا شاها تا شاها کن + دو عالم جلوه است بی اثر شود
 می بیند شکست حسن اگر بتایش آینه بر دزد و زور جلوه خود شناید ستود و منی چون توصیف
 لفظ کوشد همان رنگینی بهار خود خواهد نمود نیک توجه کمال است چهره منظر کلفت نقصان جابر دشت
 شرم میلان آگاهی دامن مرغوب بحر آتش قصور انباشتن وزه مویوم در نجارستی جوهر تسلیم ناپیدانی
 میشود گرمی نگاه آفتابش آینه چشمک عروج زرد و قطره معدوم در قمر ناگسی بر شمع تیزی نمی پوست
 برگزیدن اقبال محیطش کلاه گوهر آرائی شکست پس وزه را که در آن خوشش بر تو آفتاب جاوید کم از نایش
 نباید شمر دن و قطره که محیط سامان بزرگی بخشد جز بد جلگی نام توان بدون قطعه ای بسا آینه کرد و در
 تغافل های حسن + خاک شد وزیر رنگ چه سری پیدا نکرد + ای بسا تخمیکه از بی التفاتی های ابر + ریشه ای
 از زمین یاس سر بالا نکرد + شیشه با در محفل منوس مکان چون حساب + خود بخود در هم شکست و با می شود
 نکرد + گرمه رنگست موقوف بهار جلوه است + در همه بوی است بی گل مال شوخی و آن کرد + همچنان گریه
 دیدار میباید نگاه + ناله امر را جز نوای قاشی رعنا نکرد + قید کلفت بر ندارد شبنم مهر سنا + کلیت نزل
 تو شد که عالم استغنا نکرد و منزل نجار باشم بهر طپیدن بنابر بیدادی نگارم + بسر نه و سو و خانه ما بنور فرما
 می نگارم + بکتاب طالع آزمائی ندارم از جان کنی ربانی قنای زانوی نارسائی و باغ فریادی نگارم +
 اگر بسر مشق تار موی رسد ز نقاش آن تبسم + ز پرده دیده تا بترکان چه حیرت آبادی نگارم + در سطر عنوان
 عجز نالی سباد مکتوب شوق خالی + ز ششبان شکسته بالی پری بصیاد می نگارم + تغافل کرد و پایالم چنان
 مگر چه انتالم + فراموشیهای رنگ عالم فراموشت با دمی نگارم + نگر می فهم از سواری نازک میجو هم از
 بهار آبی شکست گلک اعتباری بلوح ایجاد می نگارم + ادب بکلیم نیاز دارد و وفاز من است نیاز دارد + بصد
 سنگ ناز دارد و خطیکه بر با دمی نگارم + و باغ فطمی ندارم اکنون که ریزم از نوک خامه بیرون + ز نفس است
 مصرعه خون پیش فساد می نگارم + برون از گرد نمود اما ز اسهم دارم غم سمنی + بنور نقبشی ز بال غنچه
 یاد می نگارم + نقش تحقیق رعشه دستم خطاست ترکیب رنگ تبسم + و میکه این خامه در دستم بنابر بیدادی نگارم +
 درین دبستان بسی کامل نخواهد بود انسون نقش ماطل + کمال این پس که نام بیدل به خط او است تا دمی نگارم +
 غزل نه سوز جوهر فطرت بجنون شبیه و شک دن + چون نفس جریده ماوس بهوس نوشتن و حک زدن +

سایه کبریا است که بر سر کوه قاف نشیند

بباید جریحه کشان تو غم قتل با ده که میکشد + که توان حرف قیمت به هزار بستند خاک زردن + تو شمه تو شمشیر
 چه جنون ز طبع تو جوش زد + که در چوب تعیینت غم نمید بر کینک زردن + چه ظهیر کرد سپاه تو چه چنان تا فل
 جاه تو + بکشاد و بست نگاه تو در آماک ملک زردن + بجهان رنگ فنا اثر خرم استی ان + که میر + بر بحر مان
 شتم است اگر زر گل رسد بجاک زردن + ز مزاج پیش خلق دون نجاست طعنه گز نسون + نشومی جرحت
 مرده را هوس آزماي کلک زردن + اثر دماغ عفو نیت شده رنگ سستی دولتت + به کجا است گوشه
 ز انوی که توان علم بفک زردن + بگذر ز حال عا که بجز فرصت بی بقا + جنبت بر سر زخم ما گل انتظار کن
 زردن + پی و هم بر زده عنان ندو بسراب عرق گمان مشو از نش نامی بحر گمان مر و بجایال ماطل ملک زردن +
 حذر ای حسود جنون حسب که حکم آگهی ادب + اثری که بیدل مازند تو نیست کم ز رنگ زردن + اشبار
 ای عدم زاده وجود طراز + نیستی افش حیرت آینه ساز + اولت هیچ و آخرت معدوم + و سطرانان آینه
 نامفهوم + در شکنج دوستی جایت + وین همه شوخی من و مایت + کاش زین ما وین خبر گیری + پرده گوش
 در نظر گیری + نه صدایت شنیدنی دارو + بسکه سید است دیدنی دارو + در کس ما و نی که میخواست
 از زبان حدو ش میداسته + حیث پوشش تو نیم آهنگ است + که نمیزی نه بست بر چنگ مست + نقد
 فطرت هیچ و پوح مبارز + قدم است اینکه مید بد آواز + تو برانی که من مقیم غم + نیستی با باک میزند که نمم + در تو
 سامان چون و چند کجاست + شعله دار و صد اسپند کجاست + حکایت دو کمال انتظام کلانی
 نسق آرای طرز انسانی + درشتند از طبیعت هموار + صحبت آدیتی در کار + نه نمودند در طریق صواب +
 سیر مونی تخلف از آداب + بشمو و مراتب احوال + طبعها گشت مستفید کمال + تا قوی هم رسد بقا ده
 وجهت کشیده مانده + چند هر یک با احتیاط شعور + ساز تعمیر خویش دید ضرور + آن یکی تا دامن بقمه
 رساند + حرکاتش عنان بچپ کردند + از رفیق دگر برین انداز + لب گزیدن عتاب کرد آغازه + گاهی
 سر اپیت اعتدال ظهور + در کمال چهرت میل قصو + هم حکم تو ای کمال گزین + بخش سعادت در بسیار
 پاس احکام خویش داشتن است + کم کم و بیش بیش داشتن است + نتوان بود پوش اگر بر جاست + بی نظر
 طبیعت چپ و راست + استی تا دلیل کار کنی + حیث باشد کج خست پیار کنی + گفت معذور دار و نه نام
 کرد منع ادای از کانم + بسکه دندان رست رفت بدرد + بچیم بستلای تممت کرد + تو پندار کرد از دست
 عاجز کرده است معذورم + در و پهلویم آن قدر کرد اند + گزیدیم غم بسیار نماند + پس درین در نگاه
 حیرانی بهخت کار است گشتن انسانی + در و بحر می مگر کنیم شفیع + ما بر ایم از غم آتش + وزنه تا ساز مجسمه + دست اینجا
 نغمه سیر عزامت است اینجا + حرف چندی که صرف انسان است + چون تامل کنی آسانی است + و

گردیدن و نیا سودن نیست مشکل جو آدمی بودن + کاین طلسم مراتب چپ و راست + بجهت رنگ است
 ضبط رنگ بلاست + گاو خراز تکلف آزادست + بار بردوشش آدم افتادست + در مقامی که
 نام آدم نیست + گرچه خرتوان شدن غم نیست + لیک اینجا که نسبت بشریت + اینقدر نیک طویله
 خزیست **حکم الفقر** کفمنس و احد بنا سبت محرمیت کلی است یعنی حضور نثار وحدت که
 در آن مقام ساز اعتبار رنگ مغایرت نیافته است و توهم دومی پرده یکتائی نشکافته بحسب اطلاق
 آشنائی آن مرتبه هر گاه ببالغ توحدیت غیر هم کوشیده اندنی الحقیقت خود را در نقاب اشارت
 پوشیده اند اگر بار ایش عبارتتی برداخته اند جز طرح شهود معنی نینداخته و بیگانگی طباع عوام از
 یک دیگر باعتبار تشخصات جزو نیست یعنی امور عالم کثرت که درین چهار سو جز اجناس مخالفت اشکال
 و انتقال بر هم نخیده اند و غیر از سبب تمیز سود و زیان بعضی اظهار نرسیده بسبب کثافت غمائی
 اینموقع اگر چه چشم بر صورت خود میکشاند چون عکس آینه غیر از نفس دومی مشاهده نمی نمایند و هر چند
 نیز بحسب خود فرومی برند چون شعله قدم جز بکام آرد با نمی سپزند اینجا متفق است که ناقص طبعان مبتدا
 کونی از فهم کمای در پیشگاه الهی دورند و نسبت قطر تان طبائع اولی در درک حقائق اعلی معذور
 کیفیت بعضی از لطیف مطلق چه نماید و رنگ مکرر از صفای آینه چه پرده کشاید و محزل حال عالی فطرت
 از نسبت اولی میرس + پر زمین گیرست خاک از عالم بالا میرس + آشنایان حقیقت از جهان بیگانه اند
 وحشت احوال مجنون دیدی از لیلی میرس + نجرمان حال هم در بزم حال آسوده اند + زمین عمل فرسوده
 طبعان هوس چام میرس + فکر شو تابی از نیزگی معنی نشان + از رنگ غیر از سرخ رنگ صورتها میرس
 کبریا اینجا در مقام خویش میگوید خبر جز حدیث گاو خراز مردم دنیا میرس + حکمت آدمی ریشه استعداد
 بآبیری اتفاق عناصر قابل اعتبار نشود و ناموسنی او را کی ترکیب اختلاط از مزجه استعداد نقوش چون چرا
 درجات استعداد از نشسته شیونات ذاتیه و افعال و آثار صفات ابد امراتب شمار ترقی و تنزل
 است و لایزال در عرض مدارج نقص کمال بی اختیار و در تسلسل مقیدان عالم کثرت یعنی فروع و تخلستان
 ظهور را بازادگان جهان وحدت که اصول ثمره شعور اند انقطاع مناسبته است در کمال جبرائی و کثافت
 پرستان و ادوی آب و گل را با لطافت محرمان گلشن جان و دل نقصان موصلتی در نهایت بمعرفتی
 و ناشناسی جیل عوام در عالم حقائق به علت نارسائی و ناتوانی است و بیگانگی خواص از وضع کثرت
 توهمی است نه نادانی پوشیده نیست که کثرت تنزل مراتب وحدتست و وحدت معراج حقیقت کثرت
 اگر صاحب صدر پستان پرواز از بی نیازها منصب عربتست و مقیم پستان را دوری نسبت صد

از نارسانی بهمت و تصور فطرت طائفه که محرم محتاق موجودات اند عین محتاق اند و فرق که متعلق صورت
 کونی اند محض صورت پس هر فردی از افراد و فقر الهی و کونی محیط اسرار خود است بکنه غیر وقتی رسد که از خود
 برآید و این نیز که از خود برآمده بدیگری تواند رسید نشاید نعل گزیز ز جوشیده است اسرار نعل چون
 بهینی رز زست و نعل نعل است + در همه از ریشه است ایجاد گل + ریشه یک ریشه است و گل گل است +
 گرچه اجزا غیر هم گل کرده اند + همیت مجموعی اینها گل است + بجای محرم نوای غیر نیست + هر یکی گل خود
 بیل است + سخت بی پرواست حسن از یکدگر + دابرو بی نیاز از کامل است + نعل چه پرو این کبر
 بسته گداز صد نام و رنگ خوردن + تکست آینه جمع کردن فریب تمثال رنگ خوردن + خوش است
 از ترک خود نمائی دمی ز رنگ هوس برائی + بکسوت ریش روستائی از شانه تا چند چنگ خوردن +
 شکر از تاسر خود برار دونه روز بیند نه شب شمارد + دماغ کم فرستان ندارد و عم شتاب و در رنگ خوردن
 مزاج بهمت نمی شکید که ساز نخلش نظر فرید + بعد فلک دست و دل نزید فشار چشم رنگ خوردن + کم
 تلاش هوس شمر دم قدم بجز طلب فشر دم + بعبه اسن راه بر دم ز ریشه بر پای رنگ خوردن + طبع به
 فشر و دندان ز افشش نیست باک چندان + باشتهای عرض پسندان زبان ندارد و فلنگ خوردن
 چسان بتدبیر فکر قامت نماز حسرت روز جامت + که در نگین هم بقدر نامت فرود نیمازه سنگ خوردن +
 اگر جهان جمله بقدر اندز فکر جوع تو بر نیاید + مگر چو آماج لب کشاید ز عضو عضو خدنگ خوردن +
 ملک صورت دل است سر بایه گذارت + ندارد این بخیر ضرورت بدوق آینه رنگ خوردن + بسعی
 پرویدی بقانیت هزاره خط کشیدی + نه او شدی نی بخود رسیدی چه لازست بود رنگ خوردن +
 بکیش آن چشم فتنه مائل بفتوی آن نگاه قائل + بهل گرفتند خون بیدل حوی بدین فرنگ خوردن
 نعل تماشای این چنین در هر گان فرار کن + ز جستان عانیت قدحی گیر و نه ز کن + مشکین جام پرو
 پیشش آرزو + عرق استیلاج رامی میناسه ناز کن + پسند آفتد رستم که نیت شوی علم کرده
 و دل ز بهم مژه بکشاد و باز کن + بچه افسانه مائلی که ز تحقیق غافل + تو تا شاد مائلی از خیال احقر از کن +
 نه ظهور نیست آنی خفانه بقانیت بی فنا + بتخیل حقیقتی که نداری مجاز کن + چون عیار شکسته در سرت
 نشسته ام + قدمی بز زمین گذار و مهر فرار کن + بادای کل می نمسوان نسبی + شکری را تو ام ده نعلی گل از کن
 عطش حرص یکبار جهان برده رنگ نم + همه خاکست آب هم به نیم ناز کن + نکنند رفته کوهی اگر از عتد
 واری + سرت از آرزو نمی چو شود پا در از کن + ز فسردن چو بگذری سوی آینه پری + دل سنگین گداز
 و کار گذشته ساز کن + بنشین بیدل از جیای پس ز انوی خاموشی بخش چند حرص باز طلب بی نیاز کن +

اشعار مستحسب است این باغ در گاه رمی + حیرت او راق رنگ و بورتی + داغهای دلش سودا
از خیار نظم و میدان خط + این ورقها که دام او را کند + مژده گر قلم کشد پاکند + از نقوش یک لوح اوست هوا
غیبت روشن مگر سواد فنا + شبنم این نکتہ میکند تکرار + گامی بوس چشم ازین چنین بردار + آتش است این که
رنگ میخونی + بخت است این که جلوه میدانی + هر که از خاک سر کشید اینجا + با عرق بایدش چکید اینجا + ابرمالان
که ای تماشائی + دست ازین رنگ و بوی لالی + مگر آب دیده است اینجا + خونی از دل چکیده است اینجا + صبح
جوشان که ای قطاره کنان + این چنین از آینه عنوان + ساوکی آینه دارد + عکس از جاک سینه دارد +
افغانی است در زمین نهال + که گداز آب است بیال + آئین رنگ کی برون زده است + عرق شرم فال خون
زده است + احتراز نیست دستگاه شفق + گامی نقاب خیال تازه شوق + از مزاج فشره بیرون آرد + رنگ
چون مایل شد بگردان بار + می خروشد ز سر و تا شمشاد + که درین تنگنای غم نیاید + ناله ایم وز خود گذشتن
غیبت بجز سوخاک بازگشتن نیست + جوش گلهای آب و رنگ نو + زخم چندانست نا امید رفو + باید اینجا
نظر بزرگان و دخت + بر چنین جلوه چشم توان دوخت + غم از وقت رسیدن رنگ + زده دست نفس بلع من رنگ +
لاله با عرض تیره رختی چند + خفته در خون سیاه نخنی چند + سنبستان تاب داده بهم برچی چند خاک
خورده علم + موسی ماتم کشان رعنائی است + عبرت زین دلیل بیانی است + توان سخن گشتان فحید +
مرقد صد بنر از رنگ شهید + لاله زار است بچشم کرده غلو + سوختگیهای کجهان بند و چیست آن سبزه نشاط فرو
مژده چند خواب در آغوش + لیک تا چشم میزنی بر هم + چون نگه برده اند سر بعدم + بسکه چشم طپیده است
اینجا + نفس آرمیده است اینجا + از گل و سبزه آنچه جلوه ناست + پرده بر پرده خواب غفلت ناست +
نگرستان که بختش مانیت + بعد آینه مجیر نیست + گامی یقین نجرمان صورت کار + جلوه همان نشان
اسرار + چه دهم خربکست رنگ نشان + چه نامیم که روبروست خزان + حکایت شعله جوشی
بسیخنی + دید پروانه شرر وطنی + برده چون اشک بچیب گداز + داو بر باد فستخ پرواز + کرده شمع
بدامنی روشن + جای آتش بفرق خاک فلکن + داشت یک بال و صد طپش + یک قدم حیرت و
بنار روش + هر نفس صد بنر از طوفانش + هر طپش صد بنون چراغانش + آتش ناشکسته رنگ اثر +
نیمه داغ و نیمه خاکستر گفت ای آشیان طر از فنا + یک پرافشاند از تو با عنقا + چه فسرین و میدانند
که طپش میخیزد پروازت + چه تیر گرفت دامانت + که نگه رنجیت رنگ مرقانت + عجز طاقت بخاک سوو کنی +
داو خاکستری سرخ غمی + که ازین شعله تاب میسر + همه دهم ز داغ بیخ میسر + فسون هوس گداخته ام +
فقد فرحمت ز دست باخته ام + دو ششم از آفتقنای بتیابی + سوختن زرد صلاهای بتیابی + شب چو آینه

اینجا

تا شا بود + در نیزنگ امتحان بود + چو شش پرده انده دشت بی اجمال + بشیر رشک از نشانان بال بین
 بحکم جنون او اینها + کردم انداز خود نماییها + گفتم آب رخ بر من زکداز + خاک کردم بعد تا مل باز + و اینها گل
 کنم بآن ناموس + که ز پروانه واکشم طونس + به بوس شعله عشق سرگیرم + بال از بوج شعله برگیرم + نرسیدم
 بغر صلت سرکش + ما ببال دگر ز غم آتش + ما بهمان بال سوخت پروازم بر جهان رشته ختم شد سازم + حکم
 طاقت دگر بر دم پیش + داغ گشتم رخا کار بی خویش + آن مضوی بگزو نم چنید + بال بگر و بال من گردید
 بعد ازین تارستیم رتق است + پریشانی چکیدن عرق است + نه ز شمع و نه از لگن داغم + بعد از آن سوختن
 داغم + آتش مرده است + من بخیمال + و آنی میز نم باین کیمال + از طیش روز بر جنون آرم + شاید آتش
 ز خود بیرون آرم + کس چو پروانه در دناک نسوخت + که با تش رسید و پاک نسوخت + هر کجا بدعا
 عشق فناست + غیر تجلیل هر چه هست خطاست + نقد چنسیکه ماومن دارد + همه یکبار سوختن آورد
 حکمت طینت آدمی بجا الناس پیام نخر اثبات غفلت است و اطلاق بیداری بر حقیقت عنود
 اینجا شش آثار کذب و تممت اینجا با مثرگان قدم لغزش می سپر آگاهی با بس منزل بخیری آسوده است
 و با نگاه آغوشش تا ملی می افشرد و شوها به مهد بخودی غنوده این در بساطی که قافیة شعور این تنگی است
 و ساز شهو و این غیبت آهنگی مفت چشمی که بچهرت منصفی بر در دنا سر مایه تا شایسته ندارد در امکان در نیاز و فرصت
 شناسان ذوق حضور را درین اجمن است پیام جرحت دید با سخت المی است و پریشان ناکرون
 موی مثرگان صعب ماتی نقطه سبک سازیت زاب دیده ترک سر گرانی کن + نگه اندک
 روشن سواد جلوه خوانی کن + کند تا کی نسون خواب پیش از مرگ در گورت + به بیداری علاج
 چشم زخم زندگانی کن + درون بیخه جزا فسردگی دیگر چه می باشد + چننها وقت پرواز است سعی پریشانی
 کن + حکمت مقصود از سر گریبان به فکر تحقیق خود افتاد است نه از سر گریبانهای عجبی در دهر
 ز انوداد و مدعاسه تامل به کنه معنی و اسید نیست نه بچار مثرگان بر فرق پیش پاشیدن معنی
 تفکر نحو حقیقت اشیا است و حقیقت اشیا بقدر عرض صور چهره کشا درین تماشا که به نسون تجلیل
 خواب بر طبیعت نباید گماشت و به فریب تفکر و امن شهود از جنگ فرصت نباید گذشت جلوه افکار
 به خیال نشایده نمودن از نازکیهای محرومی نگاه است و از معنی عاشق معاتر شنیدن دلیل
 وقت با فطرت کوتاه نقطه دیده اترک هو سهامی غنودن بهتر است + و نه اینچا رگ خواب
 از مره نزدیکتر است + غیر افسرده دلی اغنچه ندارد در بار + وضع گل آینه پرواز به بار و گریست غافل
 از خطا بر آفاق نباید بودن + آخر ای بخیر این بزم طلسم صورت + نخل سدر طره به هوا نشان حسنه

به مشک ترا فرین + مژه باینه باز کن گل عالمی در آفرین + ز سحاب این چشمه مگو مگذر ز عیش و رنگ و بو + بتو
 التماسی گریه ام دوسته خنده گل بسز آفرین + سز زلف نوبه شانه کن نگمی بختک فسانه کن + روشنی جنون
 بهانه کن ز غبارین سحر آفرین + ز حضور عشرت بیش و کم نه بهشت خواهم ولی ارم + بخیاال دایم تو قانم
 تو برای من جگر آفرین + بکمال خالق انس و جان نه زمین رسید و نه آسمان + به صدت کسی چه و در نشان
 ز حقیقت گهر آفرین + عذر از فضولی و هم وطن تو چه میکنی بجهان من + در احوالی بهوس من ز دو چشم یک نظر
 آفرین + منشین خود طلب بگیران به غبار منت قاصدان + ز م حقیقت رنگ شوز شکست نامه پر آفرین
 چمنی ست عالم بی بری ز طرب شکاری عافیت + چو چنار روزگت توی همه بهله بر کمر آفرین + سهر و برگ
 راحت این چمن به خیال مانده وطن + چو غبار زده گو فلک سر ما بریر پر آفرین + بکلام بیدل اگر سری
 مگذر ز جاوه منصفی + کسی نمی طلبد ز تو صلح و در مگر آفرین + شغل زره بهوس بتو کی رسم نفسی ز خود نه رسیده من +
 همه حیرتم به کجا روم بر بهت سری نه کشیده من + همه ترک ساز طرب کنم چه جام نشه طلب کنم + گل باغ شه
 نه چیده من من دایم دل نه چشیده من + چو گل آنکه نسجه صد چمن ز نقاب جلوه کشوده تو + چو می آنکه عشرت
 عالمی ز گداز خود طلبیده من + چه بلاستکش غیر تم چه قدر نشانه حیرتم + که شهید خنجر ناز تو شده عالمی تو طلبیده
 من + تو به محفلی نه نمود رو که ز تاب شعله غیرتش + همه اشک گشته بزنگ شمع ز چشم خود نه چیده من + می جام
 ناز و نیاز لا بجز اگر کشد چرا ز سر جفا نگذشته تو ز دور فانه رسیده من + چو نگاه گرم بهر طرف که گذشته محفل ناز تو + چو
 دل گداخته از پیت بر کاب اشک و دیده من + تو و صد چمن طرب نمون سبب منی نکه آبرو + بهار عالم رنگ و بو
 همه جلوه تو همه دیده من + نه جنون سینه دریدنی نه فنون مشق طلپدنی + بسوا دور تو کی رسم الفی زنا کشیده من +
 چو سحر نیامده در نظر رم فرصت نفس آفتدر + که برم بر آب سنگفتنگ لطرافت گل چیده من + بکدام نظره دل گسل تو آفتاب
 نشوم محفل + چو جرس بیز شکست دل سخن ز خود نشنیده من + من بیدل و غم غفلتی که ز چشم بند فسون دل +
 همه جاز جلوه من پرست و بهیج جان رسیده من + اشارت چیست فقر و غنای ملک وجود + هتقال
 تجیل مشهود + که کسی در قلم و اظهار نیست بر عزال و نصب آن مختار + زین هوا اگر کند جذبه دل + می کند
 منصب نفس حاصل + زندگی مایه وار گنج بقاست + عالمش زیر دست حکم غناست + باز تا آن هوای
 جلوه سبب + میگذازد قدم برون از لب + فقر می جوشد از مزاج غنا + اینک آینه بقا و فنا + هر نفس
 زین حقیقت بزرگ + جز بید نیست بی شتاب و درنگ + لایزال از کمینگ آثار + پر فشانست موح این اثر
 همه جا از تجد و امثال + وانه بارشیه ست و ریشه نهال + آگهی کو که ز انقلاب صفات + نشناپ بگر تعینات
 اینک هر کس بسا غری مست است + شاهد حال و همیشه در دست است اشارت آن کی شمع مجلسی آرزو

تا چشم برتخم فروخت + ناصحی گفتش تماشائی + به که گشتی بجواب آسائی + گفت که خودم فروز کنم
 باز کوفتی که باز کنم نیست در جلوه گاه نقب و کمال + این را او غیر حال استقبال + یاد آید که نمیدان
 وضع آرام حال را تعب است + آدمی ز او با هزار آیین + میکند خویش را تصور این + اینکه خود منتظر از آن اند
 که چو او آمد این نمی ماند + و هم نیست یک نامعلوم + و شست آرد تصور مفهوم + اشارت زیرین بیان
 که چشم انجام است + هر کجا و اشد می آرام است + یک گرد و فریب آمالت + میکند تا پسینه با مال
 اهل آینه است کلفت خیز + آبروی صفای حال مرز + نقد کیفیت فراغ کجاست + تا که نامی شود در کجاست
 این طبع که غفلت اندیشند + مایل آن قدر ز خود بشیند + که اگر با گشتی آمد پیش + در قیامت بگردند خویش
 چشم پوشیده هر چند فردوس و قفس دارد آینه دار کو نیست و مرگان خوابیده اگر تبه اقبالش
 چرخ زیر دامن باشد دلیل بی نور نیست اگر بچیه های مرگان از هم نیست ان گشت نمک گریه برین زنها
 باید رخت + و اگر باین پیه افسرده شمع نگاهی نتوان افروخت به طعمی از رخ و زغن باید فروخت قطعه
 چشم خواب آلود کلفت خانه در بسته است + سیل اگر غافل شود آتش درین بنیاد ریز + در همه آینه
 گوهر از دل است + یک کف خاکش کن و در بگذارد باوریز + زندگی بیدار نیست ایشا جان پاک کن +
 صورت گشت رنگ خواب بر اجساد ریز + رنگها در پرده تحریک مرگان خفته است + هر چه بخواهد
 زین خامه بنزاد ریز + مدعا نیست که ز غافل مباش + بر اثر پای تماشا هر چه بادا باد ریز +
 از بزرگی پرسیدند خواب فضیلت یا بیداری فرمود فضیلت بمعنی فوقیت است و فوقیت دلیل است
 هر گاه کیفیت نسخه وجود که نقوش رموز این دو حقیقت است بطالع امتحان در آید و تامل جمع بجای آورد
 تحقیق آرای عبارت ناتوانی های مغلوب بی تامل روشن است و معنی قوت غالب بی گفتگوی لب
 برین شغل بیداری میان دو خواب است هستیم + گرد و خیل و در آب است هستیم + از لطمه دو موج جدا
 دیده است + یعنی طلسم نقش بر آب است هستیم + مغلوب آفتاب چو شد سایه سایه نیست + اندیشه که
 در چه حساب است هستیم + روشن نشد ز نسخه من خبر سواد و هم مضمون حیرتی چه کتاب است هستیم + سرمای و فن
 غارت امید بویاس + ایارب چه جنس خانه خراب است هستیم + کجاست غیب مطلق مرتبه است که باعتبار
 مفهوم مجاز حقیقت الحقایقش نامیده اند و غیب اضافی نشاء که حسب لطافت تمام عالم ارواها
 معین گردانیده و غیب تمثیل لطافتی موسوم مثال حکم میلان کثافت آرائی و غیب مصور کیفیتی ز نقوش
 احسام به تقضای کمال کثافت یعنی ختم مرتبه پیدائی پس غیب مطلق یعنی حقیقت الحقائق خفای محض
 مطلق الاشارت مشرق حقیقت ذات و غیب اضافی معین لغوی اشارت مطلق اسما و صفات

و غیب مثل اشتباه ثبوت ظهور و غیب مصور شهود و تینی حسن و شعور خطسم غیب مست شهود اینجاست
 جمله اخفاست نبود اینجاست + اصل هر سو سن و گل نیز نگینست + جز همین سخن و کبود اینجاست +
 شعله خاکستر محض است آخر + جزومی گرمی و دو و اینجاست + نتوان جلوه مطلق دیدن + آنکه این برده
 کشتو و اینجاست + اعتبارات همه و بام اند + تو عدم باش و چو و اینجاست + نکست بر سرشته
 علاج هر مرضی به دوانی بسته است و تدبیر اصلاح هر طبیعی به ظهور کفایتی و بسته تر خام می سبکستن از شاخ
 جدا می توان کرد و آتش سنگ بجمید کوفتن به شعله نمی توان آورد ریاست تا چشم بعبت نکشاست
 کس + کردن به اطاعت نه نهاد دست کس + می دان بفقین که در مرض خانه دهر + بمرک رضنا پب ناد
 کسکست غافل از معنی میگفت سخن درین اثر ندارد و گفتند از اثرهای سخن است مدعای سخن این است
 که از معنی حیرت بدرس تغافل نباید ساخت و ازین نسخه نیز نگ به مطالعه بی تامل نباید پرداخت
 ریاست نه همین صوت و صدا پرده ساز سخن است + خامشی جز اثر پرورد از سخن است چشم کوه
 بتامل نظری باز کند + که حقیقت ز سیران مجاز سخن است + عمل کشا و چشمی نشد نصیبم به سیر نیز نگ
 این دبستان + نگه بچرت که آخت اما کرد روشن سواد مرقان + نمی توان گشت شمع زبست مگر بهستی نیم
 آتش + چه طاقت آینه تو بودن از نیکه داریم چشم حیران + خرد کند سوس شکار است ورنه چشم شوق بجنون
 بجز غبار خیال لیلی کجاست آه و درین بیابان + عدم بان بی نشانی رنگ گلشنی دشت کز سوا لیش +
 چوبان طاوس هر چه دیدم ز بیضه داشت گل بدامان + خیال اشفتگی تحمل اگر شود صرف یک تامل اول
 غبار و صد چمن گل نگاه مورمی و صد چراغان + بکشت بیجا صلی که خاش نمی توان جز یاد دادن + بوس
 چه مقدار کرد خرمین مسم کندم از لب نان + حصول ظرفت نه اوج عزت نه لاف فضل نه عرض شوکت + گرم
 ای مور بر بر آری کجاست کیفیت سلیمان + رگ تخیل سوال کردن بی فشردن متاع و این + چو ابر تا کی بلند
 رفتن عرق کون این غبار نشان + سوای لعلش کست بیدل که با چنان قرب بکناری + بوسه گاه
 بیاض کردن زو و لب میگزد گریبان + نعل سرفس با بلبندی رسد از شکوه خرام او + که بلال خط
 بزین کشد ز بیم لب بام او + ز شکوه جلوه نداتم سر و برگ آینه طلب + بزبان موج که زددم در التماس بام او
 اگر از زمین بهوار هم و گراز هم + بدل رسیده کجا رسم که رسم نفهم مقام او + بدو نیک میند آرزو بچه زخم
 میطلبید نهقدیر + که بنور آیتع شسته کشید ز نیام او + سرانغ منزل بی نشان چه اثر بر دماغ و تا زدن + که بهر قدم
 سپرافغانه چو نفس در آینه کام او + نفست پینه شکسته به در جنبش مژه بسته به + نشود که رم کند از نظر چو
 نگاه وحشی رام او + بجز انیک خاک عدم نه بگذرد که کسی + نه رسیده دیده بجلوه اش چو زبان ب حرکت نام او +

همه اوست ساز فسون کمن بیبال آینه نون کمن - ز نیاز و ناز جنون کمن چه دعای مایه سلام او بسواد
 اینچون ب مژه بازگردن بیدلم + که نه زد نفس بچرخ کس سحر آفرینی شام او حکایت مروت طبع
 تا کیبیه دشت + بوس آماده بانگ سیبیه دشت + ز ناع سیبیه ازان میانه ربود + بمقامی بلند بال کشود
 آن خیس از تنهای ابومی تاخت + تا بجایکه رنگ طاقت باخت + بسکه دوشش زو گرفت و مانع +
 شد بهانش بیدیه یک پرزاع + دیده کوشش ندارد اینجاراه + از غضب خویش افکنده بجاه + جان
 شیرین تبلیغ کامی داد + بانغ و املاک جمله رفت بباد + ای شمگار وضع بیکاری استمت بر خود دست
 مختاری + بچکین از کلفت غم نیست + گر بپیری دمانع ماتم نیست + خواه ماتم فروش خواهی سور + هم ترا
 چاره خود دست ضرور + رحم بر حال خویش باید کرد + مرمی صرف ریش باید کرد + تو بوی کز اوج جاه افش
 نیست از عقل گر بجاه افش + گشته باشد درین بهارستم + سیبیه از بانغ اعتبار تو کم + کاری از دست
 رفته کار کرد + عالمی دیگر است بار دگر + باوه داری زور و ظرف منال چنینیت گر شرم است سفال +
 مرمی بانغ شوق بسیار است + یعنی اسباب ذوق بسیار است + اشارت دخمه است این اسباط
 گرد و غبار + من و تو جمله نقش لوح مزار + هر کس اینجا دمانع میسوزد + بر مزاری چرخ میسوزد حکمت
 و روح سخن نزول ملائک است از عرض حقیقت دل ظهور آباء عالم تصرف و تدبیر و کار فرمای اعیان ممکنات
 بحکم کمال قدرت و تاثیر هر جا از عشق دم زد آتش در بنای تصور اندخت و هر کجا از حسن دانمود آینه
 تحمیر پروخت بانسون میادی فطرتش غمقای غیب آشنایان معنی رشت - بر پای تحریک نفس
 باجمای حرص آهنگی فطرتش قافلک اسرار تقدس جاده پهای مطالب عشق و بوس نسیم گلشن لطفش
 تا بشورش پری افشاندم آرد هائی است مردم خوار و زلال چشمه التفاتش تا پهلوی موج گرداند طوفان
 آتشی بی زینهار سباش عبارات طعن از آرد در ستیغش جشن کارگاد و نگیری قفتیش معنی خلق ظهور بلاش
 حریر کسوت آفاق تخمیری بایشار گو بر ابدارش گوشها گنج خانه و دعیت اسرار و احساس بر تو وعده
 دیده با آماده مطلع دیدار اگر انجمن است بی خورش از آینه دارا عالم تصویر و اگر خلوت بی نیایش از خواب
 او نام تغییر بر چه بنقوش عبارت اوست از صفتی هستی بیرون و آنچه بوسوم عبارت او یکملم عدم مضمون
 هجائیکه مملکت گیر و دار امکان از سایه پروردگان وسعت بال اوست و عندیسی که رنگ بوی بهار
 اعیان از کفر و شان کیفیت مقال او قوت پرواز مقاصدش اراده حقیقی بی نشان و نشونه
 بال مطالبش تحریک زبان حضرت انسان نقطه حسیست انسان حرف و صوت فارع از طبق
 و بیان + جلوه نیرنگی در پرده هجرت عیان + یک نفس پرواز آهنگش برستی تا عدم + یک قدم جولان

عززش بی نشان تا بان نشان + شوخی مضمون او حرف عبارتهای خاص + شیب در دل روح فکر
 مثال اندر زبان + زین صد امثال بال افشان دو عالم زیر و بم + زین نفس طینت عیان صدرنگ
 پیدا و نهان + نسخه اسرار تحقیقش اگر بر هم زنی چون سخن جز معنی محضش نیابی در میان + آب شد اندیشه
 زین انسون نیزگی پیرس + سوخت تپهای ازین افسانه حیرت مخوان + از طلسر خاک طوفان سخن سحر
 و بس نیست جز اعجاز هر جا سر بر دارد و نهان + نکست نفس رحمانی که اصطلاح اهل تحقیق نشناخت
 کیش نامیده اند و مصدر حقائق موجودات کلی و جزوی معین گردانیده فی الحقیقت حقیقت سخن نیست
 و ارواح و امثال کوشباج که عناصر ظور کینیات اوست دایره و لایزال در هر مرتبه باعتباری خاص
 تعینش سائر عالم عیبش بنزله جز و ناریت بانوار هویت مطلق سوخته که بدر که ادر استفهام آن کشف
 محض هم کردست و ارواح یعنی جز و هوایش معنی بسیط با حاطه تعقلش آوردن در مثال حکم جز و باقی نشناخت
 انواع عبارات شنیدن و در ششباغ لغایه جز و ثرابی نفوسش کما سبتش محسوس و دیدن بتلاش شخص
 ظهورش در هر مقامیکه قیام شوق میساید بقدر توهم مراتب خود اباتمی و ایستادن در چه اجسام و عناصر
 اجرام ریاضی آن نمونگی نشانی برده راز + کالسان ز لولای اوست مخرج پرداز + در آینه جماد موج
 بر طبع نبات بوی حیوان آواز + شکستش در طبع جماد برق آن حقیقت است چراغ افروز خلوتخانه
 عیب و هواد در مزاج نبات نفس زدن ان اسرار یعنی ریاضین ارواح بی شبهه و رب صد او طینت
 حیوان نمودنش در تفسیر عرض مراتب و مدارج سخن در ذوات انسان نشود جسمانش کسوت آرای
 دستگاه خارج پس آفاق سحای سخن است فاما نا مفتوح و انسان عبارت آن در کمال تصریح و وضوح
 هر گاه تا علی انسان که گریبان اسرار موالید و عناصر است و زانوی خیال باطن و ظاهر تحقیق آن نفس
 توجه گمارد و نقاب جمیع مرتبش از نفاس بو بونه خود برسد و یعنی نفس انسانی در جهان نیزگی ماده ظهور
 است و در فضای ارادت کلمه به بساطت نشا ارواح بال کشتا تا از کام زبان میل تراوش می نماید
 کیفیت مثالش حاصلست و چون در صورت خلوط و سطور مرئی میگردد و عالم اجسامش منزل اشارت
 به بزرگ آفاق حرفت و بس + نفس در عبارات حرفت و بس + حقیقت که آن سوی ما نیست + چو بی
 شد حرف پیراهت + چه مقدار عیب اظهار شد + که آخر در انسان نمودار شد + در انسان نمودار کرد و پیش
 تحقیق خویش است بچیدنش + درینجا معانی چه و کوصور + جناب است از خود بر آورده + هر + فریب است یکسر
 نمودار کسیت + خفایه نزد موج اظهار صمیمیت + زبادی بیادی است عرض پیام + تو چون نفس بر نفس میخام +
 نفس تسل است ای از خود بخیر + ازین پیش حیب تو هم بدر + بهر چای پیام خودی + همان در فضای دو ابر خودی